

به نام خالق زیبایی ها



# توبرنده‌ای

(عبور از چالش‌ها و رسیدن به موفقیت)



فیروزه قنواتی





همه کتاب های خوب یک چیز مشترک دارند  
آنها واقعی تر از آن چیزی هستند که واقعا به نظر  
می رسد.

این کتاب را با عشق تقدیم می کنم به:  
پدر و مادر مهربانم که در مسیر موفقیت حامی من بودند  
به خواهران و برادرهای عزیزتر از جانم که همیشه  
حمایتم کردند و همراه من بودند  
به تیم فروشم که حضورشان دلگرمی راهم هست







## با تشکر

تنها کسانی که تمام قدرت و توانشان را وقف هدف می کنند استادانی حقیقی اند. از این رو، مهارت به کل وجود شخص نیاز دارد.

تشکر ویژه دارم از استاد عزیزم استاد محمد شایان مهر گرامی به خاطر جسارت، قدرت و شجاعتی که به من دادند تا در راه هدفم قدم محکمی بردارم.

تشکر ویژه دارم از دوستان صمیمی من که همیشه در همه حال یاریگر و حامی من بودند و در تمام خستگی ها و فراز و فرود های هدفم همراه همیشگی من بودند.







فهرست







# مقدمه

خواننده گرامی از اینکه کتاب مرا برای مطالعه انتخاب کردی کمال تشکر را دارم و باور دارم که با خواندن کتاب تجربیاتی کسب می کنی که می توانی سرمشق زندگی خودت قرار بدهی و کمک بزرگی برای پیشبرد کارتان باشد در جامعه کنونی ما تعریف درستی از فروش و بازاریابی نشده است و گاهی با افرادی روبرو می شویم که بازاریابی را شغل نمی دانند و آن را قبول ندارند ولی معتقدم که با دانستن و آشنایی با حرفه ی فروشندگی می توان در هر کسب و کاری موفق شد و بهترین ها را برای خود خلق کرد.

از صمیم قلب آرزوی دارم با مطالعه این کتاب موهبت های وجودتان نمایان شود و برای خلق شاهکارهایتان انرژی بگیرید، شما برای رسیدن به بهترین ها لیاقتش را دارید و در عین حال جهان را نیز به جای بهتری تبدیل کنید .



تا دنیا، دنیا هست فروش هم هست ، همه ی ما فروشنده هستیم، از زمانی که چشم به این دنیا باز می کنیم در معرض فروش قرار می گیریم چه مستقیم ، چه غیر مستقیم .

چه خود فروشنده باشیم ، چه به واسطه فروشنده محصول را دریافت کنیم همه به عامل فروش وصل هستیم پس چه بهتر که فروشمان را در معرض دید بهتر قرار دهیم.

پدر فروشنده است، مادر فروشنده است معلم ، استاد، دکتر، مهندس، کارگر، رفتگر همه و همه شاید از جمله من تعجب کنید که چرا همه را فروشنده خطاب کردم؟ زیرا هرکس با توجه به علم و آگاهی ، تجربه و حرفه خود با توجه به درایت و تجربه خود آن را در معرض فروش قرار میدهد تا بقیه از آن خریداری کنند می دانید به چه صورت ..... پس جالب شد که برات توضیح دهم

یک معلم کلاس اولی را در نظر بگیرید، آن معلم در ابتدای کار حروف الفبا را یاد بچه ها میدهد این هنر معلم هست که یک دانش آموز کلاس اولی را خوب آموزش دهد که بتواند به راحتی کلمه بنویسد پس وقتی هنر و شغل خودش را خوب به نمایش بگذارد خریداران زیادی را بدست می آورد بنابراین



## توبرندهای (عبور از چالش ها و رسیدن به موفقیت)

یک معلم کارایی و حرفه خود را به فروش گذاشته و خریداران زیادی را به سمت خود کشانده است

یک دکتر وقتی کار و حرفه خودش را خوب عرضه کند باعث می شود افراد کثیری به سمت آن دکتر روانه شوند

یک پدر و مادر وقتی فرزند خود را خوب تربیت می کند و تحویل جامعه میدهد که باعث افتخارش باشد و.....

شاید با جمله فروشنده این به ذهنها برسد که فروش فقط کالا باید باشد یک شی یا جنس که مورد دید و لمس باشد ولی باید خدمتتون عرض کنم که فروش در همه موارد و حیطه ها دخالت دارد

یکی از فروش های بسیار مهم در زندگی اقشار مردم که با توجه به فرهنگ و آگاهی مردم این فروش نادیده گرفته شده است فروش محصولات بیمه ای هست. که بنده فیروزه فنوآتی افتخار این را دارم که در این حرفه فعالیت می کنم و در این راه موفقیت هایی را بدست آورده ام.

امروز علم فروش و ارائه فروش سبک و سیاق خود را پیدا کرده است که هر کس در این امر خطیر دانش و تجربه کسب کند به هر موفقیت والایی می تواند برسد.

(انتخاب و علاقه) در امر فروش تاثیر بسزایی دارد چرا که وقتی انتخابی صورت نگیرد و علاقه ای پشت بند آن نباشد فروشی انجام نمی شود. امروزه کسانی که موفق اند که با عشق کارشان را شروع میکنند و با هدف و امید کار خود را ادامه می دهند و از راه یابی به آن در طول مسیر لذت می برند، با بدست آوردن دستاوردهای کوچک مشتاقتر و پر انگیزه تر می شوند و آنقدر





## فیروزه قنواٹے

مسیر و راه خود را ادامه می دهند تا به انتهای هدف یعنی قله موفقیت خود برسند

(برای به هدف رسیدن باید قدم اول را محکم برداشت با اولین قدم راه برای تو باز می شود و مسیر موفقیت با پیچ و خم خود در جاده ی موفقیت تو نمایان می شود و تا به نتیجه نرسیده ای دست از تلاش بردار)

یکی از بازارهای فروش که پر از چالش و هیجان است بازار فروش محصولات بیمه ای است که برای خیلی از نفرات لذت بخش و دلچسب و هیجان انگیز هست و برای بعضی ها سخت و نچسب تحمل نکردنیست. خیلی از افراد موفق در این صنعت که جز نوابغ فروش بیمه هستند اولین گام را محکم برداشتند و در راه هدف خود استقامت و بردباری کردند و در مسیر فراز و فرود خود به قله موفقیت رسیدند و شدند نابغه فروش بیمه مثل استاد مهدی فخارزاده گرامی، استاد حمید امامی، دکتر رامین کاکائی و بسیار نابغه های دیگر. این اساتید این صنعت را انتخاب کردند و در راستای انتخاب خود قدم برداشتند، جنگیدند و پیروز میدان شدند پس خواننده محترم کسانی مثل فیروزه و سایر فیروزه هایی که وارد این صنعت شدند محکوم به موفقیت هستند زیرا پا در راه صنعتی گذاشته اند که بزرگترین صنعت پولساز هست پس خود را لایق موفقیت میدانند و با همت و تلاش و تعهد به خود قطع به یقین به سر منزل موفقیت نائل می شوند.



### راهیابی من به عرصه بیمه

روزی خانمی به مطب دندان پزشکی که خواهرم در آنجا دستیار پزشک بود، وارد آنجا شد، به گفته ی خواهرم خانم بسیار متشخص و باوقاری بود که وقتی نوبتش شد و وارد اتاق دکتر شد از ادب و متانت آن خانم همه خوشمان آمد و از بدو ورود خود را معرفی کرد که نماینده بیمه ی X است وقتی داشت پزشک را پرزنت می کرد، خواهرم و دیگر همکارانش که مشغول کار بودند از حرفهای خانم که از آینده نامعلوم آنها صحبت می کرد خوششان آمده بودند و با صحبتهای خانم باعث شد که هر کدام از نفرات مشخصات خود را بدهد که بیمه را برای انجام دهد. شب وقتی خواهر من به خانه آمد جریان آن خانم بیمه ای را برای من تعریف کرد که برای خودت بیمه درست کن که در آینده برای خودت بیمه بازنشستگی داشته باشی یک حس خوبی در من به وجود آمد که برای خودم بیمه بخرم. ولی از آنجایی که من بیکار بودم و شغلی نداشتم پول بیمه را هم نداشتم که انجام دهم چند ساعتی در این فکر بودم که چکار کنم ولی با سرگرم شدن به کارهای متفرقه، به فراموشی سپرده شد تا اینکه یک هفته از این جریان گذشته بود که یک شب خواهرم بهم گفت که همون خانم بیمه ای گفته اگر کسی هست که میتونه همکار ما بشه و پیشنهاد کار داده به ما که من بهش گفتم خواهرم جویای کار هست. شماره تماس و آدرسش را داده، با گرفتن شماره تماس و ارتباط با خانم محترمی که بسیار صدای پر انرژی داشت قرار حضوری برقرار کردیم، برای من که میخواهم شغلی داشته باشم و مستقل بشم خوشحال می بودم و جالبتر این هست که خودم برای خودم بیمه انجام دهم من را به وجه می آورد، روز موعود فرا رسید و من راهی آن آدرس شدم،



## فیروزه قنواتے

دفتر کوچک با یک میز و صندلی و با یک خانم خوش برخورد که آن برخورد اولیه هنوز در ذهن من مانده است

سلام خانم..... سلام خانم خوش اومدی.....

- فیروزه قنواتی ام که چند روز پیش با شما صحبتی داشتم

- بله یادم اومد خوش اومدی، در خدمتم

- ببین قشنگم.....

کلمه قشنگم آن خانم مرا به دنیایی برد که سالها در آن فقط عذاب و شکسته شدن و تحقیر و دلسوزی دیده بودم، دنیایی که برای من قشنگ نبود چه برسد به اینکه خودم قشنگ باشم چون خودم را از پشت هزاران نقاب قایم کرده بودم که مبادا در معرض دید قرار بگیرم و با یک کلمه ای که از شخصی میشنیدم به انزوا می رفتم و در لاک افسردگی خودم را فرو می بردم چرا که من در سن کودکی اتفاق نابهنجاری افتاد که باعث شد سرنوشت من راه دیگری را پیش بگیرد..... هوا کمی رو به سردی رفته بود، آن روز من و مادر تنها در خانه و در حیاط نشسته بودیم به علت سردی هوا باید آبگرمکن گازی را روشن میکردیم که از آب گرم استفاده شود با نزدیک شدن من به آبگرمکن و انفجار آبگرمکن باعث شد آن اتفاق شوم بیوفتد و با شدت سوختگی از ناحیه سر و صورت مواجه شدم سوختگی به قدری شدت داشت که غیر قابل توصیف هست و تحمل آن دردناک راهی بیمارستان شدم و درمان را که از این دکتر به آن دکتر و از این بیمارستان به بیمارستان شروع کرده بودم رفته رفته سوختگی رو به التیام می رفت ولی سوختگی اثر خودش را گذاشته بود بر صورت من که برای همیشه به یادگار ماند و اینجور شد که عصب چشم من آسیب دید که با ۴ بار زیر تیغ جراحی رفتن عصب چشم خوب نشد و چشم من برای همیشه



## توبرنده‌ای (عبور از چالش ها و رسیدن به موفقیت)

عصب خود را از دست داد که باعث شد صورت من زیبایی کودکی را از دست بدهد و با من همیشگی شود

این شد عذاب روحی من، افسردگی من، طرد شدن من از هر جمعی، تنهایی را ترجیح دادن و در لاک تنهایی خود فرو رفتن و تارک دنیا شدن اون روز شنیدن کلمه قشنگم از خانم باعث شد دنیای چندین ساله من جلوی چشمم زژه برود و من را با دنیایی از گذشته غوطه ور کرد و در خود این را پیدا کنم که آیا من قشنگم که این کلمه از دهانش جاری شد یا از روی ترحم گفت.....

دلسوزی و ترحم دو عاملی بودند که باعث می شد من از دنیای بیرون فرار کنم، غرق افکار خود بودم که خانم محترم گفت متوجه صحبت‌هایم شدم که با بغض گفتم: ها..... بله و بعد از چند دقیقه خدا حافظی کردم و با دنیایی از تمام حرفای گفتنی و ناگفتنی خودم به خانه رسیدم. در خانه دلم به هیچ کاری و حرفی نبود فقط ذهنم درگیر سوالاتی بود که هر کدام را بارها و بارها تکرار شده بود که خدایا چرا من؟؟؟

یاد روزهایی افتادم که بر اثر حرفی یا نگاهی من عذاب می کشیدم، چقدر سخت هست که شخصی در جمع بهت بگوید تو چرا اینجور شدی؟

یاد اون اتفاق بدی افتادم که چون ظاهر من مثل بقیه نبود من را پس زدند و این طوفانی در دلم شد که هیچ وقت آرام نگرفت. مواردی که باعث شد اعتماد به نفس من پایین باشد عزت نفس من از بین برود، به فردی تبدیل شده بودم که با یک کلمه جون می‌گرفتم و پرواز می کردم و با یک حرفی سقوط می‌کردم و دنیای خودم رو تیره و تار می‌دیدم و بسیار شکننده و نابود کننده شده بودم غرق دنیای خودم بودم که با صدا پدر به خودم آمدم که دیدم ساعت‌هاست



## فیروزه قنواتے

زانوی غم گرفته ام و صورتم خیس از اشک ، اشک‌هایم را پاک کردم و بلند شدم و راهی زندگی که معلوم نبود به کجا می کشاند مرا رفتم.

روزها و ماهها و سالها گذشت و من با دوستم چشم قشنگ که اسم آن را اینگونه گذاشته بودم بزرگ شدم و همراه همیشگی من شد هر چند که بعضی مواقع باهانش نامهربان بودم ولی او همچنان با من بود و من الان اون را دوست دارم، چون یار همیشگی من هست و بسیار مفید هست برای من و من قدرش را میدانم چرا که اگر این چشم قشنگ نبود شاید دنیای من یک جور دیگر می بود و من با همین چشم قشنگم دنیا را فتح میکنم ، به امید روزهای روشن دست یافتنی.

